۲۱. توحید صدوق (۱۴۰۳/۰۲/۲۶)

سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - چهارشنبه، ۲۶ اردیبهشت ۱۴۰۳

- پیشگفتار (خلاصه)
- معنای غفلت از آخرت در دنیا
- تأثیر حضور در قبرستان بر آتئیست
- دو آیه‌ای که مشتمل بر هدف و سبب است
- ارتباط «الارض المبارکه» در روایت با «الارض» در آیه‌ی «وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ»
- مقام علمی و معنوی حاج شیخ غلامرضای فقیه خراسانی یزدی
- اشاره به آیه‌ی ««يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا» در روایت داود رقی
  - کلام مجمع البیان ذیل آیه؛ «تتضمن جميع ما يتناوله المكلف»
  - معانی مختلف در «صابروا»
  - «انتظار نماز بعدی» در معنای «رابطوا»
  - کلام المیزان ذیل آیه؛ «فذلكة للسورة»
  - مراتب «رابطوا» در کلام مرحوم مصطفوی
  - تطبیق «صابروا» بر تقیه، در برخی از روایات

پیش‌گفتار (خلاصه)

سلسله درس گفتارهای شرح توحید صدوق در سال 1402 (جلسه بیست و یکم)؛

- **ادامه بررسی روایت داود رقی در معنای «سلام»**
- **تفاوت دو فعل «صبر» و «صابر»، معانی گوناگون «صابروا» و «رابطوا» از دیدگاه مفسرین**
- **روایت داود رقی مشتمل بر هدف و سبب**
- **اصالة الاجتماع در بیان علامه طباطبایی.**

معنای غفلت از آخرت در دنیا

شاگرد: فرمودید موقف میثاق فراموش شده است، ولی معرفتش ثابت است؛ چرا حضرت وقتی میخواهند این معرفت را یادآوری کنند مثال به سفینه میزنند؟ در حالت عادی این معرفت برای افراد هست؟ کسی که ملحد است این معرفت برایش ثابت است که با آن مخالفت میکند؟ یا اینکه در حالت عادی، حجاب غفلت آمده است؟

استاد: ظاهراً همین واژهی اخیری که به کار بردید، کلید مطلب است. حجاب غفلت، اصل کار است.

غفلت به چه معنا است؟ اینطور که در خاطرم هست، علامه طباطبایی[1] رضوان اللّه تعالی علیه،

وقتی به آیهی «لَقَدْ كُنتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ»[2] میرسند، مضمون آیه را خیلی بلند میبینند. روی این کلمهی «غفلت» تأکید دارند. میفرمایند: غلفت در جایی است که وقتی بخواهد نگاه کند، میتواند ببیند. اگر یک جایی چیزی باشد که شما نتوانید ببینید، نمیگویند غافل هستید. غافل در جایی است که میتوانید ببینید، اما چون غفلت میکنید، نمیبینید. این فرمایش ایشان است. البته یک بار دیگر با محتملات دیگر هم بحث کردهایم.

روی همین فرمایش ایشان، در آیهی شریفه میفرماید: «لَقَدْ كُنتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا»؛ یعنی از همین آختی که الآن حاضر شدهای، اگر در دنیا در غافل نبودی، میدیدی همین آخرت را؛ یعنی میتوانستی ببینی. مضمون خیلی عجیبی است. «فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ»؛ این، کشف غطای غفلت است. نه غطاء غیر غفلت و لذا اگر غفلت نبود [میدیدند لذا میفرماید:] «لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» خیلی عجیب است؛ یعنی غفلت است که باعث شده چشم نمیبینند، اگر این غفلت برود، چشم میبینند و گوش میشنود. مثل سایر چیزهای دیگر. این مبنا، خیلی مبنای مهمی است. ولو تقریرهای دیگری هم برای آیهی شریفه هست. قبلاً هم بحث کردهایم. اما خود این مبنا، یک کلام نیست. ببینید اینها چطور دست به دست هم میدهد! حضرت امام رضا علیهالسلام منظرهای با عمران صابی داشتند؛ عمران صابی یک متکلمی بسیار قوی بود. بلد اسلام را گشته بود. هیچ کسی نتوانسته بود او را در منظره مغلوب کند. لذا مامون وقتی میخواست مقام علمی حضرت علیه السلام را تنقیص کند و پایین بیاورد، دنبال قویترین افراد گشته بود تا حضرت علیه السلام را گیر بیاندازند و گفتند: کسی بالاتر از عمران صابی نیست. آمد و در وقت نماز شده بود، به حضرت علیه السلام عرض کرد: «لا تقطع علیّ کلامی». حضرت علیه السلام فرمودند: وقت نماز شده است، دو رکعت نماز بخوانیم. گفت: «لا تقطع علیّ کلامی». دلش چنان دنبال امام علیه السلام بود که گفت سخن را قطع نکنید، نماز را یک وقت دیگر میخوانید. بعد حضرت علیه السلام فرمودند: خیر؛ تو صبر کن، بر میگردیم، من قطع نمیکنم. نماز را خواندند و ادامه دادند. این منظرهی عمران صابی، خیلی مهم است. در همین منظره حضرت میفرمایند: «وَمَن كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ»[3]، این آیه را میخوانند و دنبالهاش میفرمایند: «یعنی من کان عن الحقائق الموجودة»[4]؛ حقایق موجودة یعنی حقایق، در اینجا هست، اما چشمش بسته است. بنابراین اینطور نیست که اینها نباشد، بلکه هست.

[1]. علامه ی طباطبای ی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۹۲.

[2]. ق، آیه ی ۲۲.

[3]. الاسراء، آیه ی ۷۲.

[4]. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۶۸.

تأثیر حضور در قبرستان بر آتئیست

وقتی که مباحثه‌ی کلام و عقاید می‌شد، در کلاس‌های کلام و عقائد، بر مبنای ادله‌ای یک ادعائی مطرح می‌شد، که به این صورت عرض می‌کردم: کسی که خیلی شک دارد، می‌گوید من منصف هستم اما در اعتقاداتت، مطالب برای من صاف نمی‌شود، باید کار تجربی کند. اگر واقعاً این شخص برای خودش ارزش قائل هست، این کار ساده‌ای است. شاید دو سال بود یا پنج سال بود که می‌گفتم. می‌گفتم این کار را برای این مطلب بکند. هر روز به قبرستان خلوتی برود که هیچ کسی نباشد؛ خودش باشد و آن قبرستان، آنجا به‌صورت تنها بنشیند، از الحاد و تأکید بر الحاد هم شروع کند اما رها نکند. هر روز برود؛ هر روز آرام به این قبرستان برود و بنشیند، تا پنج سال. تسبیح دست بگیرد؛ تسبیح الحاد، نه تسبیح تقدس؛ هر تسبیحی که می‌گیرد، بگوید نه خدایی هست، نه پیامبری هست، نه معادی هست. هیچ چیزی نیست. دوباره شروع کند، تسبیح دوم هم بگوید: نه خدایی هست و نه پیامبری هست و نه هیچی. این کار را بکند، ولی رها نکند. اطمینان دارم که بعد از مدتی، اگر این کار را ادامه داد، خودش از وجود خودش لمس می‌کند که فقط زبانش هست که می‌گوید خدا نیست، معاد نیست و انبیاء درست نگفته‌اند. یعنی با ادامه‌ی این کار، دلش به جایی می‌رسد که می‌بیند تنها زبان است که دارد می‌خواند. یعنی وجودش، دیگر نمی‌پذیرد که بگوید خدا نیست. یعنی همان حال کشتی، برایش حاصل می‌شود.

شاگرد: همان روز اول، این یقین می‌آید!

استاد: افراد فرق می‌کنند.

شاگرد ۲: سال‌ها قبل، این را به من فرمودید، یک روز رفتم و واقعاً همینی شد که می‌فرمایید.

استاد: جوانی که یک هفته نماز شب می‌خواند را، در همین جلسه گفتم. همه افرادی نیستند که زود برسند. در کلاس اعتقادی بود. صحبت سر کسانی بود که چطور مناقشه می‌کنند. واضحترین براهین ادله را زیر مته می‌برند.

شاگرد: در خاطرم هست که می‌فرمودید: فوقش دو سال است. شش ماه هم شدنی است، ولی حداکثر دو سال بود.

استاد: می‌خواهم عرض کنم: کسی که برای خودش ارزش قائل است و ابدیت را بالا می‌بیند، پنج سال چیزی نیست. تازه کتابی فرستاده‌اند به نام رد ادله‌ی خداشناسی. از اول تا آخرش یک چندصدتا دارد. به جای اینکه بگویی الآن من پنجاه سالم هست و اینها را جمع کرده‌ام و نوشته‌ام، پنج سال همین کار را بکن. پنجاه سال داری ادله را در می‌کنی و کتاب کردی و نوشته‌ای! خُب این هم یکی از آنها است. اگر تعصب نیست و عناد نیست، این هم یک کار است. کاری ندارد، انجامش بده.

شاگرد ۲: تناسب این عمل را نفهمیدم.

استاد: تناسب همین است؛ در قبرستان بودن، غفلت را می‌برد. نکته سر همین است. لذا گفتم مبتنی بر همین حرف است. یعنی حالت خلوت و ... مهم است. «وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ»[1]. یک جایی خلوت و تنها می‌روی، دارد می‌بینی که قبلی‌ها چطور رفتند، حتی زبانش می‌گوید خدا نیست، اول هم زبان با قلب همراه است. اما وقتی ضمیر ناخودآگاه او در این فضا، فعال می‌شود، یک چیزهایی را می‌بیند که درست آن غفلت کنار می‌رود، آن چیزهایی که جلوی منظر او، عقل او، شهود او، وجدان و قلب او است، کنار می‌رود. لذا می‌بینند تمام شد. لذا دریا و چهار موجه شدن کشتی، یک مثالی از امام علی‌السلام بود که خیلی فوری بود. برای اینکه در ظرف یک لحظه فعال شود و الا با راه‌های مختلف می‌تواند آن را بیاورد.

شاگرد: اگر معرفت فطری نبود، این استدلال‌های عقلی که می‌کنیم چقدر نتیجه می‌داد؟

استاد: مثل سایر مسائل علمی می‌شد که انسان طبق یک استدلالات کلی به یک نتایج کلی می‌رسید. ولو مصادق آن یکی باشد، اما نتیجه، باز کلی است. می‌گویند برهان مفید نتیجه‌ای است که کلی باشد. در امور شخصیه اقامه برهان نمی‌شود.

---

[1]. الانعام، آیه‌ی ۹۴.

دو آیه‌ای که مشتمل بر هدف و سبب است

معرفی هدف و سبب در روایت داود رقی

در حال بحث از این جمله مبارک حضرت علیه السلام بودیم که فرمودند:

«وبالشهادتين يدخلون الجنة ، وبالصلاة ينالون الرحمة ، فأكثروا من الصلاة على نبيكم وآله ، إن اللّه وملائكته يصلّون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلّوا عليه وسلموا تسليما»[1].

به مناسبت سراغ روایت شریفه ای رفتیم که از امام علیه‌السلام سؤال کرد که معنای سلام بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله چیست. حضرت شروع کردند به بیان معنای سلام. عرض کردم این حدیث، بسیار عظیم است. بزرگ بودن این حدیث، برای این است که جامع میان سبب و هدف است. حاج آقا [مرحوم آیت اللّه بهجت] کلماتی داشتند که خیلی تکرار می‌کردند. بعضی کلمات را، فقط یک بار شنیدم. این کلمه را تنها یک بار شنیدم. اما خُب، هر وقت ایشان کلماتی می‌گفتند، کوتاه و پر بار بود. قبل از درس اصول و فقه صحبت می‌کردند. اینطور کلماتی داشتند. این جمله را یک بار شنیدم، نمی‌دانم در کتاب در محضر بهجت آمده است یا خیر. ولی ببینید خود حرف این عالم، نشان می‌دهد یک عالمی است که قدر خودش را دانسته است. فرمودند: دو آیه است که جامع بین سبب و هدف است. این جامعیت، خیلی به کار می‌آید. این روایت هم همینطور است. یعنی هم راه را نشان می‌دهد که چیست و چه کار بکن، و هم اثری را نشان می‌دهد که بر آن مترتب می‌شود. جامع بین سبب و هدف بود. تعبیری ایشان این بود که دو آیه هست که جامع بین سبب و هدف است. اولی این بود: «أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ»[2]؛ هدف و سبب؛ هدف، شرح صدر و متنور بودن به نور الهی است. سببش چیست؟ «فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ». ایشان فقط همین را فرمودند، این توضیح از من است.

دیگر هم، آیه‌ی سجده واجب است؛ «كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِب»[3] های متعال بعد از اینکه از این غفلت‌ها و حالات دوری از او نهی می‌کند، می‌فرماید سجده بکن تا نزدیک شوی و نزدیک بشو. معلوم می‌شود که سبب سجده کردن است و هدف قرب الهی است. این هم آیه‌ی مبارک وجوب سجده در سوره‌ی علق بود.

حال این حدیث شریف هم همینطور است. جامع بین سبب و هدف است. حضرت علیه السلام، همین که شروع می‌کنند، می‌گویند خداوند متعال عهد گرفته است. خداوند، از خوبان عهد گرفته است که این کارها را بکنید، من هم ارض را به شما می‌دهم. سبب این است، هدف آن تسلیم و ورود در ارض مبارکه است. بنده در جلسه‌ی قبل، بخشی از حدیث را خواندم:

> «عَنْ دَاوُدَ بْنِ كَثِيرٍ الرَّقِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْنَى السَّلَامِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمَّا خَلَقَ نَبِيَّهُ وَ وَصِيَّهُ وَ ابْنَتَهُ وَ ابْنَيْهِ وَ جَمِيعَ الْأَئِمَّةِ وَ خَلَقَ شِيعَتَهُمْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَ أَنْ يَصْبِرُوا وَ يُصَابِرُوا وَ أَنْ يَتَّقُوا اللَّهَ وَ عَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الْأَرْضَ الْمُبَارَكَةَ وَ الْحَرَمَ الْآمِنَ وَ أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ وَ أَنْ يَتَّقُوا وَ يُرَابِطُوا وَ يَرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ يُورِثَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَ يُظْهِرَ لَهُمُ السَّقْفَ الْمَرْفُوعَ وَ يُزَيِّنَ لَهُمُ الْبِحَارَ لِلسُّفُنِ وَ أَنْ يَجْعَلَ لَهُمُ الْأَرْضَ الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِهَادا فِيهَا لَهُمْ الشَّيَ فِيهَا قَالَ لَا وَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى خُصُوصِيَّةٍ فِيهَا مَا يُحِبُّونَ لَهُمْ فِيهَا مَا يَكُونَ لَهُمْ فِيهَا وَ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى نَفْسِهِ تَذْكِرَةً لِلْأَئِمَّةِ وَ شِيعَتِهِمُ الْمِيثَاقَ وَ لِذَلِكَ إِنَّمَا السَّلَامُ عَلَيْهِ أَنْ يُعَجِّلَهُ اللَّهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يُجْدِلَهُ عَلَى اللَّهِ عَلَّهُ أَنْ يُعَجِّلَ لَكُمُ السَّلَامَ بِجَمِيعِ مَا فِيهِ»**[4]**.

جناب داود رقی رضوان اللّه علیه، حق بزرگی دارد که اینطور سؤالاتی را از مخازن علم الهی بپرسند تا این جور جوابها بیاید. اگر لایق نبود که حضرت علیه السلام، این جواب را به او نمی داد.

«... وَ خَلَقَ شِيعَتَهُمْ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ وَ أَنْ يَصْبِرُوا»؛ مرحوم مجلسی فرمودند: شاید «واو» لازم نباشد.

> **«وَ يُصَابِرُوا وَ يُرَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَعَدَهُمْ أَنْ يُسَلِّمَ لَهُمُ الْأَرْضَ الْمُبَارَكَةَ وَ الْحَرَمَ الْآمِنَ وَ أَنْ يُزَيِّنَ لَهُمُ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَ يُظْهِرَ لَهُمُ السَّقْفَ الْمَرْفُوعَ وَ يُرِيحَهُمْ مِنْ عَدُوِّهِمْ وَ الْأَرْضُ الَّتِي يُبَدِّلُهَا اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ».**

شاگرد: «**الارض**» را مرفوع خواندید؟

استاد: اینطور که به ذهن قاصرم اظهر می‌آید، می‌خوانم تا برسیم محتملات دیگر را بحث کنیم.

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحید، ج 1، ص ۷۳.

[2]. الزمر، آیه‌ی ۲۲.

[3]. العلق، آیه‌ی ۱۹.

[4]. شیخ کلینی، الکافی (چاپ الاسلامیة)، ج ۱، ص ۴۵۱.

ارتباط «الارض المبارکه» در روایت با «الارض» در آیه‌ی «وَأَوۡرَثَنَا ٱلۡأَرۡضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ ٱلۡجَنَّةِ»

«وَيُسَلِّمُ اما فيها لَهُ‌ْال شيَ‌ءَ فيها»؛ کلیدی‌ترین آیه‌ای که در این تسلیم ارض به ذهن می‌آید، همان آیه‌ی مبارکه‌ای است که امام سجاد علیه السلام در لحظه‌ی شهادت خواندند. شاید امام باقر علیه السلام فرمودند. فرمودند: وقتی لحظه‌ی شهادت پدرم بود، آخرین کلام امام سجاد علیه السلام این بود، فرمودند: «وَقَالُوا ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي صَدَقَنَا وَعۡدَهُۥ وَأَوۡرَثَنَا ٱلۡأَرۡضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ ٱلۡجَنَّةِ حَيۡثُ نَشَآءُۖ فَنِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ»[1] آخرین آیات پایانی سوره‌ی مبارکه‌ی زمر است. آیات پایانی سوره‌ی مبارکه‌ی زمر، هنگامه است. از این آیه‌ی شریفه شروع می‌شود:

> «وَمَا قَدَرُوا۟ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ، وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُۖ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخۡرَىٰ فَإِذَا هُمۡ قِيَامٞ يَنظُرُونَ، وَأَشۡرَقَتِ ٱلۡأَرۡضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ ٱلۡكِتَٰبُ وَجِاْيٓءَ بِٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَقُضِيَ بَيۡنَهُم بِٱلۡ
> وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ، وَوُفِّيَتۡ كُلُّ نَفۡسٖ مَّا عَمِلَتۡ وَهُوَ أَعۡلَمُ بِمَا يَفۡعَلُونَ، وَسِيقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا فُتِحَتۡ أَبۡوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمۡ خَزَنَتُهَآ أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ رُسُلٞ مِّنكُمۡ يَتۡلُونَ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتِ رَبِّكُمۡ وَيُنذِرُونَكُمۡ لِقَآءَ يَوۡمِكُمۡ هَٰذَاۚ قَالُواْ بَلَىٰ
> وَلَٰكِنۡ حَقَّتۡ كَلِمَةُ ٱلۡعَذَابِ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ، قِيلَ ٱدۡخُلُوٓاْ أَبۡوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ فَبِئۡسَ مَثۡوَى ٱلۡمُتَكَبِّرِينَ، وَسِيقَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ رَبَّهُمۡ إِلَى ٱلۡجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا وَفُتِحَتۡ أَبۡوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمۡ خَزَنَتُهَا سَلَٰمٌ عَلَيۡكُمۡ طِبۡتُمۡ فَٱدۡخُلُوهَا خَٰلِدِينَ، وَقَالُواْ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي صَدَقَنَا وَعۡدَهُۥ وَأَوۡرَثَنَا ٱلۡأَرۡضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ ٱلۡجَنَّةِ حَيۡثُ نَشَآءُۖ فَنِعۡمَ
> أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ»[2].

به نظرم این «الارض» در آیه‌ی «وَأَوۡرَثَنَا ٱلۡأَرۡضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ ٱلۡجَنَّةِ» خیلی مهم است. به گمانم ی
اموز کلیدی برای فهم این حدیث است.

این آیه منظورم بود: «وَمَا قَدَرُوا۟ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰ
بِيَمِينِهِۦۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ»، بعد می‌فرماید: «وَأَشۡرَقَتِ ٱلۡأَرۡضُ بِنُورِ رَبِّهَا...»، بع
الذین کفروا...»، بعد «سیق الذین اتقوا»، تا آنجا که «و قالوا...» دارد؛ وقتی «اتقوا»، «سیق» آمد،
دارد: «وَقَالُوا ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي صَدَقَنَا وَعۡدَهُۥ وَأَوۡرَثَنَا ٱلۡأَرۡضَ» دیگر ندارد: «وأورثنا بنی إسرائ

الْكِتٰبَ﴾[3]. «اورثنا الارض» مصادیق متعددی دارد. ولی اوّل اعظمش، این آیه‌ی شریفه است: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ». مفسر، این ارض، ارض جنت است. خُب، مانعی هم ندارد. قرآن کریم مطالب خودش و ذیولش را بیان می‌کند. حالا این باشد تا مطالب بعدی را عرض کنم.

شاگرد: این ارث به چه معنا است؟

استاد: هنوز مانده است. من می‌خواهم کلماتی از علما را بخوانم. حیف این حدیث است که کلمات علما را، راجع به آن، ندانیم.

«قَالَ لَا خُصُومَةَ فِيهَا لِعَدُوِّهِمْ وَأَنْ يَكُونَ لَهُمْ فِيهَا مَا يُحِبُّونَ وَأَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ص عَلَى جَمِيعِ الْأَئِمَّةِ وَشِيعَتِهِمُ الْمِيثَاقَ بِذَلِكَ وَإِنَّمَا السَّامُ عَلَيْهِ تَذْكَرَةُ نَفْسِ الْمِيثَاقِ»؛ سبب، «اصبروا، صابروا و رابطوا، فاتقوا اللّه» است. هدف، تسلیم ارض مبارک است. و راه تذکره آن که ایدامان نرود تا سبب را ایجاد کنیم، این تجدید در سلام است. مدام سلام بدهید تا ایادآوری کنید که مقصد و موطن ما، جایی که خداوند متعال به ما وعده داده که با ایجاد این سبب به آن برویم، آن ارض است: **«وَتَجْدِيدُ لَهُ عَلَى اللَّهِ لِعَلَّهُ أَنْ يُعَجِّلَهُ جَلَّ وَعَزَّ وَيُعَجِّلَ السَّلَامَ لَكُمْ بِجَمِيعِ مَا فِيهِ»**.

---

[1]. الزمر، آیه‌ی ۷۴.

[2]. همان، آیات ۶۸-۷۴.

[3]. الغافر، آیه‌ی ۵۳.

مقام علمی و معنوی حاج شیخ غلامرضای فقیه خراسانی یزدی

یکی از شاگردان مرحوم حاج شیخ غلامرضای خراسانی - فقیه یزدی - می‌فرمودند. ایشان از علمای خیلی بزرگی بودند. مکرر اسم ایشان را می‌برم؛ نظیر این علماء واقعاً کم است. رحمة الله علیه! من از خود شاگرد ایشان شنیدم. می‌فرمودند: حاج شیخ می‌فرمودند: کلمات را باید خودم بگویم. این معنا دارد. کلمات حاج شیخ را باید حاج شیخ بگوید. یعنی می‌خواستند بگویند باید حاج شیخ شده باشد تا بتواند این‌ها را بگوید. چند بار دیگر هم از مقامات حاج شیخ غلام رضا گفته‌ام. مطلبی که شاگردشان گفتند این بود: فرمودند یکی از آن کلمات این است: «بهشت خدا ان‌تمام است...»؟! اینکه حضرت علیه السلام فرمودند: «يُعَجِّلَ‌السَّلامَ‌لَكُمْ‌بِچَمِيعِ‌مَا فِيهِ»، به ای این حرف آشیخ غلامرضا افتادم. فرمودند: «بهشت خدا ان‌تمام است ای حور العین به تکلیف نرسیده اند؟! بدی می‌کنی نگه‌ت می‌دارند». این هم حرف حاج شیخ است. از آن حرف‌هایی است که باید خودشان بزنند. چون واقعاً من نمی‌توانم این حرف را تصور کنم. چه برسد به اینکه بزنم. این حرف برای حاج شیخ است. حاج شیخ عالم بزرگی بوده است. الآن که سال‌ها گذشته است، هنوز پیرمردهای یزد، دارند کرامات‌ش را نقل می‌کنند.

شاگرد: این جمله یعنی چه؟

استاد: من فقط ضبط صوت هستم، بقیه‌اش را به شما حواله می‌دهم. حاج شیخ می‌گفتند: من باید بگویم.

همین شاگرد می‌فرمود: زمان مرجعیت آسید ابوالحسن اصفهانی بود. در یزد نشسته بودیم. حاج شیخ هم بودند و صحبت بود که اعلم چه کسی است و از چه کسی تقلید کنیم؟ صحبت شد؛ رأی مستقر شد بر اینکه اعلم آسید ابوالحسن هستند. می‌گفت: حاج شیخ فرمودند: اما در حکمت اعلم من هستم. حاج شیخ، جزافگو نبودند. این خودش، خیلی حرف است.

شاگرد: از شاگردان‌شان فراوان کرامت نقل می‌کنند چه برسد به خودشان.

استاد: بله.

شاگرد ۲: تالیفاتی هم از ایشان مانده است؟

استاد: بله؛ حاج آقای بهجت می‌گفتند: «مفاتح علوم القرآن» را بخوانید. از کتاب‌هایی بود که حاج آقا سفارش می‌کردند. کتاب را دیده بودند و می‌گفتند از کتاب‌های خوب است آن را بخوانید. در نماز هم کتاب دارند. همه‌ی کتاب‌های ایشان خوب و عالی است. مثل منبرشان است.

آقای علاقه‌بند که ایشان را دیده بودند، می‌فرمودند هر کسی پای منبر حاج شیخ بود، می‌دید که معظم مستمعین حاج شیخ عوام هستند؛ بازاری‌ها هستند؛ مغازه‌دارها هستند. از حرف‌های حاج شیخ لذت هم می‌بردند و می‌فهمیدند اما کسی که منظومه و اسفار خوانده بود، می‌دید حاج شیخ دارند فلان جای اسفار را می‌گویند. این خیلی [حرف] است؛ یعنی اهل فن، بفهمند که منبر حاج شیخ، تقریری یک جای اسفار است، اما در عین حال، همه‌ی عوام هم مطالب را می‌فهمند و ایشان هم، یک کلمه از اصطلاحات آن‌ها را نگوید. این علوّ حاج شیخ را می‌رساند که فرمودند من اعلم هستم.

اشاره به آیه‌ی «يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱصبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ» در روایت داود رقی

کلام مجمع البیان ذیل آیه؛ «تتضمن جميع ما يتاولة المكلف»

بنده به فرمایشاتی که علما دارند، برگردم. چرا این حدیث خیلی بزرگ است؟ چرا گویا این حدیث، همه معارف را خلاصه کرده است؟؛ به‌خاطر اینکه، همین که حضرت دهن باز می‌کنند و می‌خواهند بدء عالم خلقت را بگویند، صحبت را سر میثاق می‌برند. وقتی میثاق را مطرح می‌کنند، کی آیه‌ای را می‌گویند که این آیه، به شهادت مفسرین، گویا عصاره و خلاصه دین و انسان، خلاصه مطالب مبدأ و معاد است: «**يـٰأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اصبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُم تُفلِحُونَ**»[1]. کلمات علما، در این زمینه را، عرض کنم.

مرحوم طبرسی رضوان اللّه علیه، وقتی به این آیه‌ی شریفه می‌رسند، این جمله را دارند:

> «وهذه الآية تتضمن جميع ما يتاولة المكلف لأنّ قوله: (اصبروا) يتناول لزوم العبادات، واجتناب المحرمات. (وصابروا) يتناول ما يتصل بالغير كمجاهدة الجن والإنس، وما هو أعظم منها من جاد النفس. ورابطوا يدخل فيه الدفاع عن المسلمين، والذبّ عن الدين. (واتقوا اللّه): يتناول الانتهاء عن جميع المناهي والزواجر، والائتمار بجميع الأوامر، ثم يتبع جميع ذلك الفلاح والنجاح»[2].

«و هذه الآية»؛ آیه‌ای که امام علیه‌السلام به‌عنوان سبب و مبدأ انتخاب کرده‌اند و گویا کل را در کپسول خلاصه کرده‌اند، **«تتضمن جميع ما يتاولة المكلف»**؛ یعنی این آیه، این قدر مختصر است؛ یک سطر از قرآن کریم است، اما این قدر مطلب در آن هست.

«لأنّ قوله: (اصبروا) يتناول لزوم العبادات، واجتناب المحرمات. (وصابروا) يتناول ما يتصل بالغير»؛ «**اصبروا**» یعنی وظایف فردی، «**صابروا**» یعنی وظایف اجتماعی، «**كمجاهدة الجن والإنس، وما هو أعظم منها من جاد النفس**».

«**و رابطوا يدخل فيه الدفاع عن المسلمين، والذب عن الدين**»؛ غیر از روابط اجتماعی، ابقای دین، دفاع از دین را هم در بر دارد. تا دین برای آیندگان هم بماند و آنها از اسلام بهره‌مند شوند. «**(واتقوا اللّه): يتناول الانتهاء عن جميع المناهي والزواجر، والائتمار بجميع الأوامر، ثم يتبع جميع ذلك الفلاح والنجاح**»؛ سبب و هدف. این بیان مرحوم طبرسی ذیل این آیه است. البته قبلش چند معنا می‌فرمایند.

[1]. آل عمران، آیه ی ۲۰۰.

[2]. شیخ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن (چاپ: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات)، ج ۲، ص ۴۸۲.

معانی مختلف در «صابروا»

در جلسه‌ی قبل، از کتاب التحقیق، عرض کردم که معنای «صابروا»، استمرار باشد. به گمانم خود مرحوم آقای مصطفوی به‌صورت لطیف و ظریف، چیزی که بنده عرض کردم را، روی مبنای خودشان گفته‌اند؛ ولی یک لطیفه‌ی قشنگی به آن اضافه کرده‌اند. این را در کلامشان دیدم، دیدم خوب است، بگویم. «صابروا» را گفتیم به‌معنای صبری استدامه‌دار است. در کتاب التحقیق، ذیل ماده‌ی «ربط»، می‌فرمایند:

> «اي أيها الذين آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا»؛ الصبر في قبال الوظائف و المكاره، و المصابرة ادامة الصبر و الثبات عليه بحيث يظهر الصبر منه علنا و يتجلى بين الناس، و المرابطة تحقق الارتباط بينهم، و يعبر عنه- بالفارسية بكلمة- وابسته شدن و بستگی پيدا كردن- و هذه المقدمات الثلث و تحققها لازمة في كل مسير و في الوصول الى كل مطلوب.

«الصبر في قبال الوظائف و المكاره»؛ هم در واجبات و هم در محرمات صبر هست. **«و المصابرة ادامة الصبر و الثبات عليه»**؛ صابروا؛ یعنی یک صبری باشد که مستمر است، دنباله‌دار است. این را قبلا عرض کردم، اما بخش زیبایش این است: من به جاده نفس بردم و این‌که ادامه‌دار در کل عمر باشد. نکته‌ی قشنگی که ایشان می‌گویند، این است: می‌گویند صبری که مقطعی باشد، خُب تمام می‌شود، اما «صابروا» که ثبات دارد و استمرار دارد، خواهی و نخواهی در بین مجتمع ظهور می‌کند. یعنی در ارتباط با مردم هم قرار می‌گیرد. یعنی با این کلام لطیفشان، هم بین استمرار «صابر» جمع کردند و هم ظهور آن در اطراف مجتمع. فرمودند: **«بحيث يظهر الصبر منه علنا و يتجلى بين الناس»**؛ یعنی چون این صبر استدامه دارد، در ارتباطاتشان مجبور است کاری کند که این صبر او ظهور پیدا کند. البته «صابروا» یک معنایش این است که در ارتباط با دیگران، صبر به خرج بده؛ تحمل داشته باش؛ حسن خلق داشته باش. این مانعی ندارد. احتمال دیگری هم هست که مفاعله و اشتراک در **«صابروا»**، متخذ و مربوط باشد به سوره‌ی مبارکه‌ی «العصر» که می‌فرماید: «وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ»[1] تواصی به صبر، مصابره می‌شود. مصابره، یعنی طوری است که یکدیگر را به صبر سفارش کنند. نه این‌که در ارتباط با آن‌ها صبر به خرج بده. یعنی تواصی به صبر کنید. این محتملات، در این آیه‌ی شریفه وجود دارد.

---

[1]. العصر، آیه‌ی ۳.

اشاره به آیه‌ی ««يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱصۡبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ» در روایت داود رقی

«انتظار نماز بعدی» در معنای «رابطوا»

شاگرد: معنای اخیری که فرمودید، با معنای «رابطوا» موافق است. یعنی اگر «رابطوا» نباشد، سخت است. در خود «رابطوا»، صبر انسان با خدای متعال هم مطرح است.

استاد: بله، مرحوم طبرسی در مجمع، یک گوهری گذاشته‌اند. البته باز سؤالی است که قابل تحقیق است؛ می‌فرمایند «قیل»:

> «وقيل: إن معنى رابطوا أي: رابطوا الصلوات، ومعناه: انتظروها واحدة بعد واحدة، لأنّ المرابطة لم تكن حينئذ، روي ذلك عن علي بن أبي طالب عليه أفضل الصلوات، وأكمل التحيات»[1].

برخی گفته‌اند در زمانی‌که آیه‌ی شریفه نازل شده است، مرابطه [مرزبانی] نبوده است، چرا؟؛ چون هنوز بلاد اسلامی تشکیل مرز نداده بود که عده‌ای آنجا اهل ثغور باشند و دم مرز کشیک بدهند و لذا، اگر بلاد اسلامی ثغور داشت، غزوه‌ی تبوک که در سال‌های آخر عمر حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله بود، محقق نمی‌شد. در غزوه‌ی تبوک، به حضرت خبر دادند که روم آمده است. خُب، ثغور نداشت؛ لذا پیشگیری کردند. در غزوه‌ی تبوک، جیش العسرة رفتند؛ در این غزوه بود که یکی از مهمترین فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام ظهور کرد. احمد بن حنبل، در رابطه با این فضیلت، می‌گوید: «تقشعر منه الجلود»[2]. جیش العسره و سخت‌ترین غزوه بود، بالاترین لشگر و سرباز و امیر لشگر اسلام برای پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام بودند، در بالاترین غزوه، بالاترین امیر و لشگر سپاه، امیرالمؤمنین علیه السلام بودند، اما در این غزوه‌ی به این مهمی، حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: ای علی شما باید در مدینه بمانی. کسی که کارآیی دارد و مهمترین فرد است، باید او را ببرند؛ خود حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله حضور داشتند و در معرض شهادت بودند و غزوه‌ی مهمی بود؛ چون با روم بود، اما حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمودند: شما در مدینه بمان. حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «أتخلفني مع النساء و الصبيان؟!»؛ شما در مدینه همه را بردید، فقط زنها و بچه‌ها ماندند؛ علی علیه السلام، در مدینه با زنها و بچه‌ها چه کار کند؟! آن هم بالاترین امیر لشگر! حضرت صلّی اللّه علیه و آله جمله‌ای را گفتند که احمد بن حنبل می‌گوید مو بر بدنها سیخ می‌شود. حضرت فرمودند: «اما ترضى ان تكون منّي بمنزلة هارون من موسى الا انّه لا نبيّ بعدي».

البته بعضی‌ها نقل به معنا کرده بودند و عبارت حضرت صلّی اللّه علیه و آله را نفهمیده بودند. بعضی نقل کرده بودند که حضرت فرمودند: «الا انّک لست بنبی». درحالی‌که این تعبیر حضرت نبوده است. حضرت نفرمودند «الا انّک لست بنبی». فرمودند: «الا انّه لا نبی بعدی». کسانی که سخندان هستند، می‌دانند چقدر تفاوت دارد. «الا انّک لست بنبی» نقل معنای یک راوی است.

آنچه که حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمودند این بود که «الا انّه لا نبیّ بعدی»؛ یعنی اگر بعد از من پیامبری بود، تو مقامش را داشتی. اما بعد از من پیامبر نیستی، خُب، چون دیگر پیامبری نیست. خیلی تفاوت می‌کند.

مرحوم طبرسی در این قبیل می‌فرمایند: «لأنّ المرابطة لم تكن حينئذ، إن معنى رابطوا أي: رابطوا الصلوات، ومعناه: انتظروا واحدة بعد واحدة». این دستگاه قرآن است. این همه منابع و تراث عظیمی است که برای همه هست. الآن نمی‌خواهیم «رابطوا» را از آن ربطی که همه می‌دانیم، تخلیه کنیم. «رابطوا» قرار نیست با یک قید، از معنای واضحش جدا شود، اما این هم هست؛ «رابطوا» یعنی هر نمازی که می‌خوانید به فکر نماز بعدی باشید؛ «معناه: انتظروا واحدة بعد واحدة»؛ «انتظروا» به چه معنا است؟ نمازی که می‌خوانید، منتظر بعدی‌اش باشید. «روي ذلك عن علي بن أبي طالب عليه أفضل الصلوات، وأكمل التحيات»؛ از امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت شده است که «رابطوا» یعنی بین نمازهای شما، انفصال نباشد.

شاگرد: مراقبه داشته باشید.

استاد: احسنت. در روایت هست که به حضرت صلّی اللّه علیه و آله عرض کردند: «نَخَافُ عَلَيْنَا اَلنِّفَاقَ»[3]؛ یعنی می‌ترسیم منافق باشیم! فرمودند: چرا؟؛ گفتند وقتی محضر شما هستیم، حس می‌کنیم قلب نورانی است، با صفا است. اما وقتی نزد اهل و عیال می‌رویم، فاصله می‌گیریم و می‌بینیم آن حال نورانیتی که در محضر شما هستیم، رفت. منافق همین است؛ وقتی نزد شما می‌آید عابد و مسلمان است، وقتی به خانه می‌رود، بر می‌گردد. این منافق نیست؟! حضرت فرمودند: این نفاق نیست! تخفیف دادند و تسهیل کردند! بعد فرمودند: «كَلَّا إِنَّهُ خُطُوَاتِ اَلشَّيْطَانِ»؛ خیلی تعبیر عجیبی است. «خطوة» به‌معنای گام برداشتن است. فرمودند: از خطوات شیطان است. یعنی وقتی از نزد من می‌روید، شیطان یک دفعه شما را روی حالی که در آخر کار دارید، نمی‌برد، قدم به قدم می‌برد. هر قدمی بردارید از آن حالی که نزد من بودید، دور می‌شوید. «انتظار الصلاة» به چه معنا است؟ یعنی نماز شما را جلو می‌برد. مواظب این خطوات شیطان باشید، هر گامی که شیطان شما را برد، دوباره سر جای اول خودتان برگردید. اگر برنگردید، در گام دوم، دوباره فاصله گرفته‌اید. خطوات یعنی پشت سر هم می‌آیید و اواش اواش دور می‌شوید. وقتی منتظر هستید، هر قدمی که بر می‌دارد، دوباره به جای اول بر می‌گردید؛ نمی‌گذارید قدم دوم را بردارد. وقتی بر می‌گردید، دوباره باید زحمت بکشد که همان قدم را ببرد. این هم از چیزهای جالبی است که در مجمع البیان فرموده بودند.

---

[1]. شیخ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن (چاپ: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات)، ج ۲، ص ۴۸۴.

[2]. خلال، السنة، ج ۲، ص ۱۴۱.

[3]. شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص۴۲۳.

اشاره به آیه‌ی ««يـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱصبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ» در روایت داود رقی

کلام المیزان ذیل آیه؛ «فذلکة للسورة»

این را برای چه عرض کردم؟؛ برای اینکه حضرت علیه السلام، در ابتدای سخن، به آیه‌ای ورود کردند که مفسرین اینطور می‌گویند. حال تعبیری علامه‌ی طباطبایی، در المیزان، را ببینید. ایشان هم وقتی به این آیه می‌رسند، همینطور می‌گویند. در این پنجاه سال تا الآن، شاید ده‌ها فایل در در و اراد در بیان ذیل این آیه در المیزان نوشته شده باشد. رسم مرحوم علامه این است که گاهی هفت-هشت آیه را می‌آورند و بعد بحث می‌کنند اما در اینجا جالب است؛ این آیه را کلاً منفرد کرده‌اند. یعنی گویا گفته‌اند که این خودش یک آیه تامه است و باید راجع به آن بحث کنیم. وقتی شروع می‌کنند، به این صورت است:

> «(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصابِرُوا وَرابِطُوا وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ـ ۲۰۰.)
>
> (بيان) الآية بمنزلة الفذلكة لتفصيل البيان الوارد في السورة، وفيه تخلص منه بأخذ النتيجة وإعطائها. والمصابرة هي التصبر وتحمل الأذى جماعة باعتماد صبر البعض على صبر آخرين فيتقوى الحال ويشتد الوصف ويتضاعف تأثيره ، وهذا أمر محسوس في تأثير الفرد إذا اعتبرت شخصيته في حال الانفراد»[1].

«الآية بمنزلة الفذلكة لتفصيل البيان الوارد في السورة»؛ حاج آقا [مرحوم آیت اللّه بهجت] می‌فرمودند: به درس یک عالمی رفتند، او می‌گفت: «فذلکة البحث». یکی نگفت: «فذلکة» به چه معنا است! «فذلک» یعنی فذلک فذلک؛ یعنی خلاصه و حاصل.

می‌فرمایند این آیه، با این که یک سطر است، خلاصه و حاصل شد ِتفصیل ِهمه‌ی بیانات است. یعنی امام علیه‌السلام، در اینجا، وقتی می‌خواهند معنای «سلام» را بگویند، در کل قرآن سراغ آیه‌ای می‌روند که جامع است و همه چیز را در خودش جمع کرده است. این مساله، مهم بودن این حدیث را نمی رساند؟! لذا عرض کردم: حضرت علیه السلام همه را جمع کرده‌اند.

بعد علامه توضیح مختصری می‌دهند. در ادامه وارد بحثی می‌شوند که در این پنجاه سال اخیر، خیلی محل اختلاف است. این از جاهای المیزان است که مرحوم علامه طباطبایی از «أغوست كنت»[2] هم اسم می‌برند و یک بخشی از اصالت را به جامعه می‌دهند. «اصالة الجامعه‌ای» می‌شوند. بعداً هم در میان شاگردان ایشان، مناقشاتی شده است. برخی از شاگردان ایشان، این حرف را تأیید کرده‌اند و برخی دیگر از تلامذه‌ی ایشان، مناقشه کرده‌اند و تا الآن با فاصله‌ی پنجاه سال، چقدر شاگرد شاگرد‌ها، رد و ایراد کرده‌اند. حتی دیروز یک فایلی از سال 1399 دیدم که در در اصالة الاجتماعی نوشته شده بود که در اینجا گفته شده است و مرحوم آقای مطهری هم پی آن را گرفته بودند. در در

این بود که این نمی‌شود و سر نمی‌رسد. بعد از این همه سال مناقشه ... .

شاگرد: مقصود از «اصالة الاجتماع» این است که انسان، مفطور بر اجتماعی زیستن است؟

استاد: خیر؛ بیش از اینها است. ان شاء اللّه، برای جلسه‌ی فردا، شاید مثال خوبی باشد.

منظور این‌که در المیزان فرمودند: کل آیه‌ی شریفه به این صورت است. خود ایشان هم وقتی آیه‌ی شریفه را به صورت مختصر معنا می‌کنند، خیلی زیبا می‌فرمایند که صبر مطلق است و کل چیزها را تر بر می‌گیرد: **«الأوامر مطلقة فالصبر يراد به الصبر على الشدائد، والصبر في طاعة الله ، والصبر عن معصيته ، وعلى أيّ حال وهو الصبر من الفرد بقرينة مقابله. والمصابرة هي التصبر وتحمل الأذى جماعة»؛** به اجتماع رفتند. **«باعتماد صبر البعض على صبر آخرين في تقوى الحال ويشتد الوصف ويتضاعف تأثيره، وهذا أمر محسوس في تأثير الفرد إذا اعتبرت شخصيته في حال الانفراد»**. بعد هم راجع به مصابره می‌گویند. بعد هم در مورد **«رابطوا»** می‌گویند که **«و هي إيجاد الجماعة»؛ رابطوا فقط مربوط به ثغور نیست. یعنی غیر از صبر اجتماعی که تحمل می‌کنید «وهي إيجاد الجماعة ، الارتباط بين قواهم وأفعالهم في جميع شئون حياتهم الدينية»**. این هم مختصری است که ایشان توضیح می‌دهند.

---

[1]. علامه‌ی طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۹۱.

[2]. همان، ص ۹۷.

مراتب «رابطوا» در کلام مرحوم مصطفوی

خب، حالا به هدف بیاییم. بنابراین اینکه حضرت علیه السلام، راجع به‌سبب بیان فرمودند، میثاق و این آیه را مطرح کردند؛ «اصبروا صابروا رابطوا». راجع به «رابطوا» مرحوم آقای مصطفوی مطالب خوبی را اشاره کرده‌اند. حیف است اشاره نکنم. ایشان ذیل کلمه‌ی «ربط» فرموده‌اند: «و المرابطة لها مراتب اولاها تحقق الارتباط بین الافراد و من یهدیهم و یرشدهم، ای فیما بین الامة و الامام» همان روایتی که می‌گوید: «رابطوا الامام»، ایشان آن را اولین مرتبه قرار داده‌اند. بعد فرمودند: «ثانیها تحقق المرابطة بین الرعیة و الامة لیکون رحماء فیما بینهم»؛ اول مرابطه این است که امام خوبی داشته باشید. «رابطوا» یعنی بروید امام مناسب پیدا کنید. این اولین است. بعد از اینکه امام الهی برای خودتان انتخاب کردید، حالا «رابطوها رحماء بینهم». بین خودتان مرابطه داشته باشید. «ثالثها تحقق الربط من جهة التجهیزات و القوی»؛ حالا که با هم خوب شدید، برای صیانت مجتمع خودتان مرابطه‌ای تشکیل بدهید تا بتوانید از اعداء و دشمنان، محفوظ بمانید. این هم مرحله‌ی سوم است. بعد فرمودند: «و لا یبعد ان نقول انّ الربط فیما بین البدن و القلب مرتبة اولیة قبل هذه المراتب». این را هم در آخر کار می‌گویند. می‌گویند: من اول گفتم جمع شوید و امام تعیین کنید، اما اگر بخواهید کسی باشید که به‌دنبال امام الهی بلند شوید و یک امام انتخاب کنید، اولش باید رابطه‌ی بین بدن و قلب درست شود. یعنی باید قلب را نزول بدهید و صاحب قلب شوید. یعنی این بدن، حیات حیوانی نداشته باشد. «إنّ فی ذٰلِكَ لَذِكۡرَىٰ لِمَن كَانَ لَهُۥ قَلۡبٌ[1].

حاج آقای حسن زاده این را، در درس‌شان، زیاد تکرار می‌کردند؛ با لحن خودشان. می‌گفتند: «اگر بر آب روی خسی باشی و اگر در هوا پری مگسی باشی، دل به دست آور، تا کسی باشی». همه این را زیاد شنیده‌اید، مردم چطور معنا می‌کنند؟؛ یعنی یک کسی را خوشحال کن. اما مقصود ایشان اصلاً این نبود. هر هفته یک بار این را می‌خواندند. می‌گفتند: «دل به دست آور» یعنی صاحب دل بشو. وقتی صاحب دل شدی، دل دیگران را به دست می‌آوری. اما دل به دست آور تا کسی باشی.

شاگرد: قلب عالم امکان امام زمان عجّل اللّه فرجه الشریف است.

استاد: اتفاقا وقتی دل خودش را به دست می‌آورد، می‌شود. یکی از اساتید مثال خیلی خوبی می‌زدند. فرمودند: دلها مثل پاره‌های آهن است. آن قلب اصلی که مغناطیس کل است، مثل قطب مغناطیسی کره‌ی زمین است. اگر آن را به دست آوردید، خود دل بلد است که رو به کدام قطب مغناطیسی بایستند. این، مثالی خیلی قشنگ است. «ای من هو للقلوب مغناطیس»[2]. قلب امام علیه‌السلام مغناطیس الکل است. آن قطب مغناطیسی، قلوبی که حیّ‌شده‌اند و وصول به قلب برایشان شده است، می‌دانند کجا متوجه شوند. ولذا عرض کردم اگر از غفلت در بیایید، حرف انبیاء و اوصیاء علیهم السلام، برایش مبهم نیست.

شاگرد: یکی از بهترین راه‌ها همین است که به‌دنبال رضایت حضرت علیه السلام باشد.

استاد: بله؛ این از چیزهایی بود که حاج آقا [مرحوم آیت اللّه بهجت] زیاد تکرار می‌کردند. دیدی، می‌گوینـد: «کجایی تا من به سراغت بیایم!». ایشان رسمشان این بود که می‌گفتند: شما به ما بگویید کجا نیستی؟! این حرف را زیاد تکرار می‌کردند.

---

[1]. ق، آیه‌ی ۳۷.

[2]. ملاهادی سبزواری، شرح منظومه (با تحقیق آیت اللّه حسن زاده‌ی آملی)، ج ۳، ص ۶۶۳.

تطبیق «صابروا» بر تقیه، در برخی از روایات

شاگرد ۲: در روایت، «صابروا» به تقیه، تطبیق شده است.

استاد: احسنت، بنده یادم رفت عرض کنم. این هم یکی از چیزهای خیلی عالی است. «صابروا و رابطوا»؛ رابطوا الامام. اگر «صابروا» صبر در مجتمع باشد، یعنی شما وقتی ابتداءً می‌خواهید صبر کنید، باید بر طاعت خداوند متعال و دوری از معصیت او صبر کنید. به تعبیری که همه زیاد شنیده‌اید، طاعت و دوری از معصیت در اعتقاد و عمل! مگر در اعتقادیات هم دچار معصیت می‌شود؟! اگر شما بخواهید بر اطاعت و ترک معصیت در اعتقاد و عمل صبر کنید، با اصطکاک اجتماعی برخورد می‌کنید. چون بعد از فتنه‌هایی که در عالم اسلام آمده است، نمی‌شود در اعتقاد و عمل بر آن صبر کنید و مبتلا به تقیه نشوید و لذا دارد: «اصبروا» و بعد «صابروا». صابروا یعنی در ارتباط با دیگران و در صبر خودتان در طاعت و معصیت، چاره‌ای ندارید جز این که مصابره هم بکنید. این هم مطلب زیبایی است که در روایت آمده است. یعنی «صابروهم علی التقیه».

سؤال ما این است: حضرت علیه السلام فرمودند: «یسلّم لهم الارض المبارک». در قرآن کریم ما «الارض المبارکة» نداریم. «الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ»[1] «الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ»[2] به این تعبیر «الارض المبارکه» نداریم. اما شاید بیش از ده آیه، راجع به «الارض المبارکة» داریم. جالب است که این واژه را نداریم اما راجع به «الارض المبارکة» با واژه‌های دیگری، آیه داریم. ان شاء اللّه ملاحظه کنید. هفت-هشت آیه وجود دارد. یادداشت بفرمایید تا در جلسه‌ی بعدی مطرح کنیم. «الارض المبارکة»، واژه‌ی قرآنی بسیار مهمی است. چیزی نیست که فقط در این روایت آمده باشد. در آیات شریفه دیگر هم هست.

و الحمدللّه ربّ‌العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

---

[1]. القصص، آیه‌ی ۳۰.

[2]. المائدة، آیه‌ی ۲۱.